

اختصاصی  
«ایران»



گفت‌وگویی منتشر نشده  
با مرحوم علامه آیت‌الله مصباح یزدی

## عقبه‌تئوریک نهضت امام خمینی (ره)

نقش شهید بهشتی و استاد مطهری در مواجهه با  
مباحث اختلافی از سوی چهره‌های سرشناسی  
همچون دکتر علی شریعتی چه بود؟

- ◀ بعضی می‌گفتند کسانی که با شاه مخالفند - ولو اینکه ضد اسلام هم باشند - با ما هستند
- ◀ آقای بهشتی نقل کردند که ما تصمیم گرفتیم توسط آسید علی آقا (مقام معظم رهبری) به شریعتی پیغام بدهیم
- ◀ همان زمانی که علما زندان رفتند و شکنجه دیدند ایشان علیه روحانیت سخنرانی می‌کرد
- ◀ آقای هاشمی اشاره کردند به تشکیل سازمان مجاهدین و گفتند خوب است ما با اینها همکاری نکنیم
- ◀ در این ماجرا آقا (مقام معظم رهبری) هیچ چیز نفرمود
- ◀ آقای بهشتی خیلی دوراندیش بود و برای آینده حوزه و آینده اسلام همیشه فکر می‌کرد

**گروه سیاسی / متن زیر تجمیع دو مصاحبه با مرحوم آیت‌الله مصباح یزدی در سال ۱۳۸۶ است که برای اولین بار توسط «ایران» در سالگرد وفات ایشان منتشر می‌گردد. آیت‌الله مصباح که اسوه «تواضع» و «گتمان» بود، بنا به ضرورت روایت تاریخ انقلاب اسلامی، ناگفته‌های عبرت‌آموزی را از سال‌های نهضت امام خمینی (ره) شرح می‌دهد. ایشان از معدود فقها و فلاسفه‌ای بودند که رهبر معظم انقلاب سابقه دیرینه‌ی بیش از پنج دهه دوستی با وی داشتند و در توصیف او عبارات کم‌نظیر و بلکه بی‌نظیری به کار بردند: «جناب آقای مصباح حقیقتاً یکی از وجودهای مبارک و مغتنم در دوره ما هستند؛ منبع فکر و اندیشه بی‌غل و غش معارف اسلامی». در این مصاحبه برش‌هایی از این محبت و دوستی میان آیت‌الله خامنه‌ای و مرحوم علامه مصباح یزدی را خواهید خواند.**

■ چنانچه موافقید، از ابتدای نهضت سخن را آغاز فرمایید.

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**  
از وقتی که نهضت حضرت امام، رضوان‌الله تعالی علیه، شروع شد و مخصوصاً در آن وقتی که ایشان صریحاً با دربار مخالفت کردند و علناً علیه شخص شاه صحبت کردند، حرکت روحانیت عمدتاً جنبه سیاسی پیدا کرد؛ البته سیاستی که از دیدگاه روحانیت، فرع وظایف شرعی و دیانت است. این حرکت که شروع شد، دیگر از یک حرکت مربوط به روحانیت و حوزه فراتر رفت و طبیعتاً وقتی مسأله از اینکه فلان مصوبه مثلاً ملغی بشود، فراتر برود، دیگر در یک قالب محدودی نمی‌ماند. گروه‌های مختلف سیاسی در این حرکت مشارکت کردند؛

البته هر کسی طالب پیشرفت خودش بود و مقاصد خودش را دنبال می‌کرد ولی جهت مشترک مبارزه با دستگاه سلطنت بود که به دستگاه‌های بیگانگان وابسته بود؛ حتی مارکسیست‌ها هم در این نهضت مشارکت داشتند. آنها هم گروه‌های مختلفی بودند؛ البته عمده‌شان در آن وقت عوامل حزب توده بودند اما گروه‌های دیگر مارکسیستی هم بودند که مشارکت داشتند. کم‌کم گروه‌های دیگری پیدا شدند که اگر فرصتی باشد درباره آنها صحبت خواهیم کرد. گه‌گاهش همین مجاهدین خلق بودند. گروه‌های دیگری هم بودند؛ گروه پیمان [۱] و میثاق و چیزهای دیگری که اساسی شان درست یادم نیست.

در چنین صحنه‌ای که گروه‌های مختلف

مشارکت داشتند، اگر گروه‌ها می‌خواستند با یکدیگر تعارض کنند و در همه چیز با هم به توافق برسند، کاری از پیش نمی‌رفت. این بود که بنا گذاشتند بر اینکه محور فعالیت را مبارزه با دستگاه سلطنت قرار بدهند؛ و مسائل دیگر را بعد بررسی و در مقابله موضع‌گیری کنند. در این راستا مخصوصاً بعد از اینکه امام را به ترکیه تبعید کردند، فعلاً نسیس سلیقه‌های مختلف داشتند؛ بعضی هایشان خیلی باز برخورد می‌کردند و می‌گفتند ما اصل مبارزه را مخالفت با شاه می‌دانیم... کسانی که با شاه مخالفند با ما هستند ولو آنکه مارکسیست باشند؛ ولو اینکه دین را هم قبول نداشته باشند ضد اسلام هم باشند؛ فعلاً با ما هستند. تا بعد ببینیم چه کار باید بکنیم. بعضی‌ها به این وسعت نظر نبودند و می‌گفتند مسلمانانی که ضد شاه باشند، از هر گروهی ولو جبهه ملی یا نهضت آزادی پیمانی‌ها و گروه‌های دیگر باشند ولی باید مسلمان باشند.

بعضی‌ها تنگ‌نظرتر از این هم بودند و می‌گفتند نه، از اول ما باید با یک گروه مشخص که همه چیزمان مورد توافق باشد همکاری کنیم. طبعاً هر گروهی به اساسنامه و اصولی که داشتند پایبند بودند؛ منتها در مقام تعامل با دیگران بعضی‌ها باز برخورد می‌کردند و بعضی‌ها محدود. داستان‌ها در این موارد

مفصل است. به هر حال در این مدت افراد مختلفی از گروه‌ها دستگیر می‌شدند و زندان می‌رفتند. یکی از مسائلی که آن وقت‌ها در زندان مطرح بود، این بود که ما مارکسیست‌ها چه طور برخورد کنیم. یک عده‌ای از اول در زندان با آنها هم‌خوراک نمی‌شدند؛ آنها را اصلاً نجس می‌دانستند و با آنها برخورد نمی‌کردند و می‌گفتند که حساب ما با حساب شما جداسست. بعضی‌ها می‌گفتند نه، اینها با ما هم‌هدف هستند و اگر این طور برخورد بکنیم زده می‌شوند؛ چه‌بسا اینها پیروز بشوند... آن وقت ما را کنار می‌زدند. حتی شنیده شد در بین روحانیونی که در زندان بودند اختلاف سلیقه وجود داشت؛ بعضی‌ها مارکسیست‌ها را می‌پذیرفتند و با آنها هم‌غذا می‌شدند و می‌گفتند اساس اسلام مبارزه با ظلم است و انحای دیگر جنبه ثانوی دارد.

من چون خودم از آنها چیزی نشنیدم، به فرد خاصی نسبت نمی‌دهم ولی به بعضی از شخصیت‌های معروف روحانی که آن وقت‌ها در زندان بودند، نسبت دادم که با مارکسیست‌ها معاشرت می‌کردند و به دیگران هم تأکید می‌کردند که با اینها مخالفت نکنید، با هم باشید... ولی غالباً طلبه‌هایی که آن وقت‌ها زندانی می‌شدند، از اول حساب شان را از مارکسیست‌ها کنار می‌گذاشتند؛ غیر از بعضی از

طلبه‌هایی که گرایش‌هایی به مجاهدین داشتند. سازمان مجاهدین خلق که بعضی‌هایشان هم بعدها مستبصر شدند و از آنها فاصله گرفتند و بعضی‌هایشان الان پست‌های خوبی دارند از دوستان ما هم بودند؛ در مدرسه حقانی خدمت‌شان می‌رسیدیم، سر زندان با آنها هم‌خوراک نمی‌شدند؛ آنها کلاس یکی از خود آنها برای من تعریف کرد که ما سال‌ها آرزوی می‌کردیم که با این سران مجاهدین هم‌بند بشویم و شنیده بودیم که اینها شیران بیشه و مردان اندیشه هستند. با این تعبیر، اصلاً آرزویمان بود که یک جایی باشد که بتوانیم با آنها ارتباط برقرار کنیم، بعد که رفیق زندان، مترصد بودیم و خدا خدا می‌کردیم هم‌بند بشویم، بالاخره مدتی گذشت تا این اتفاق افتاد و در زندان قصر با آنها هم‌بند شدیم و کم‌کم با افکارشان از نزدیک آشنا شدیم. یواش یواش دیدیم، نه خیلی با ما همسان نیستند؛ چیزهایی می‌گویند که ما نمی‌توانیم بپذیریم. بعضی‌ها از همانجا حساب شان را جدا کردند؛ اصلاً با آنها هم‌غذا نشدند و آنها را به مارکسیست‌ها ملحق کردند. همین فردی که هست الان و اسمش را بگویم شما می‌شناسید، می‌گفت من با رجوی هم‌بند شدم. مدتی با هم جلساتی داشتیم. می‌گفت: «من شش هزار ساعت روی نهج‌البلاغه کار کرده‌ام!» خودش می‌گفته که

منظور مجسم کردن فضای آن وقت بود که آنهایی که می‌خواستند مبارزه کنند، این مسائل را هم داشتند و می‌گفتند حالا که ما با شاه مخالفیم، با هر که با شاه مخالف است، می‌توانیم هم‌غذا بشویم، هم با یکی بشویم، هم‌کار باشیم یا... نه، باید جدا باشیم. این جریان‌ها ادامه پیدا کرد تا امام یک دستوری صادر فرمودند، نامه‌ای نوشتند، حالا یادم نیست در جواب یکی از علمای تهران، من شاید نامه‌اش را داشته باشم - یعنی یکی آن را - که امام فرمودند شما حسابتان را از مارکسیست‌ها جدا کنید. تصریح کردند. آن وقت دیگر بالاخره یک مقدار روشن شد؛ معلوم شد که چه کار باید کرد.

■ آیا مقطعی داریم که حضرت امام سکوت کرده باشند در مقابل پرسش از ایشان که با مارکسیست‌ها چه کنیم؟

شما خیال می‌کنید امام این قدر در دسترس بود که می‌شد او بپرسند تا ببینیم ایشان چی جواب می‌دهد! یک کسی می‌خواست با امام دو کلمه صحبت کند، از مدت‌ها پیش باید خودش را آماده کند و به طور قاجاق از یک جابرو؛ زحمت‌هایی را تحمل کند، با جان خودش بازی کند تا برود عراق و آنجا بتواند تماس پیدا کند.